

محمدرضا اسعد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

بازتاب خواب و رؤیا در شاهنامه فردوسی

چکیده

خواب و رؤیا یکی از رازناکترین و پیچیده‌ترین پدیده‌های عالم هستی است که هنوز سخن فرجامین در باره آن گفته نشده و از سوی دیگر این پدیده با همه رازناکی و پیچیدگی‌اش کاربردی ژرف در فرهنگ ایرانی یافته است، به گونه‌ای که در سراسر زندگی این قوم می‌توان نمودی از خواب و رؤیا را مشاهده کرد. حال از آنجا که شاهنامه آینه تمام‌نمای فرهنگ ایرانی در درازنای تاریخ این ملت می‌باشد، در این جستار بازتاب این پدیده بر پایه کتاب ورجاوند و گران‌سنگ شاهنامه بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی:

خواب، رؤیا، رؤیای صادق، رؤیا انگیزی، رؤیای دروغ.

مقدمه

خواه امید گیر و خواهی بیم هیچ بر هرزه نافرید حکیم

(سنایی، 1377: 83)

خواب و رؤیا یکی از داده‌های الهی است که همواره در پرده‌ای از رمز و راز، نهفته شده و ذهن آدمی را به خود مشغول ساخته است. خواب و رؤیا، دریایی است بس شگرف و ناپیدا کرانه، جهانی است شگفت‌انگیز و هزار تو که هر شب همگان فرصت آن را می‌یابند که به گوشه و کنار این دنیای غریب سرک کشیده، ندیده‌ها و ناشنیده‌ها را ببینند و بشنوند. خواب آن حالت آرامش و سکونی است که پس از یک دوره کوشش و تلاش به سراغ آدمی می‌آید و فرد، بریده از هیاهوی زندگی سر بر بالین می‌گذارد. در این زمان، روزنه‌ای به جهان دیگر گشوده شده، روان آدمی سبک بال و سبک پوی به سوی عالم بالا می‌پوید.

موجودات زنده برای بازیافت نیروی خود و به دست آوردن توان شایسته برای ادامه کار و کوشش، نیاز به خواب و آرامش دارند. در خواب تمامی جنبش‌های جسمانی و بخش سترگی از کوشش‌های فکری و روانی انسان کاهش می‌یابد و تنها آن بخش‌هایی از بدن که برای ادامه زندگی لازم است به کار خود ادامه می‌دهند، آن هم بسیار آرام و آهسته. «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا.» (نبأ/42)

این پدیده گاه به عنوان ابزار شناخت پروردگار هستی کاربرد پیدا کرده است، چرا که همواره حیرت‌انگیز و شگفتی‌ساز بوده و همین حیرت و سرگردانی، شناخت دادار یکتا را برای ما به همراه داشته است؛ البته نه حیرتی که سبب دوری انسان از خدا گردد. چنان که مولانا فرموده:

نی چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنین حیران و غرق و مست دوست

(مولوی، 1382، ج1: 139)

در زبان پارسی خواب و رؤیا به یک معنا به کار رفته‌اند، اما به واقع این‌گونه نیست. خواب پدیده‌ای است که رؤیا در درون آن قرار دارد، یعنی رؤیا، بخش قابل گزارش

خواب است، چرا که اگر خوابی نباشد رؤیایی نیز وجود نخواهد داشت. پس شرط دیدن رؤیا پدیده خواب است و رؤیا آن بخش روانی است که در هنگام خواب در انسان خفته رخ می‌دهد. رؤیا همچون پلی است که انسان را به عالم برین می‌پیوندد و گاه رابط وحی برای پیامبران نیز بوده است؛ به همین دلیل از تقدس ویژه‌ای برخوردار است.

اگرچه دانش انسان هر روز افزوده‌تر می‌گردد ولی باید به این حقیقت اعتراف کنیم که هنوز انسان در گیتی از درک بسیاری از چیزها (از جمله خواب و رؤیا) ناتوان است و پاسخی روشن نتوانسته است برای آنها بیابد. رؤیا شخصی‌ترین تجربه فرد است که در آن با هیچ کس شریک نیست و تنها اوست که رؤیا را می‌بیند، نه هیچ کس دیگر. «رؤیا تجلی شگفت شبانه است، شگفت زیرا بدون اختیار به ظهور می‌رسد آن هم در جهانی که مثل دنیای روزانه ما مأنوس نیست.» (ارنست اِپلی، 1371: 13)

رؤیا، راه باریکی است به ناخود آگاهی و نیمه تاریک وجود آدمی. لیک هر چه بیشتر به رؤیاهای خویش می‌اندیشیم و نسبت آنها را با خود می‌سنجیم، درمی‌یابیم که بیشترشان هدفمند هستند و اگر ژرف بنگریم؛ می‌بینیم که پیوندهایی ناگسستنی میان رؤیاها و رویدادهای زندگی ما وجود دارد، در حالی که عده‌ای نظری خلاف این دارند.

همان‌طور که می‌دانیم هدف از زندگی انسان، دست یافتن به کمال است. و می‌توان گفت که برای انسان رؤیا یکی از راه‌های رسیدن به کمال است. وقتی در خواب به ما بشارتی داده می‌شود یا چیزی ما را می‌ترساند، همه می‌کوشند تا راه کمال و پیشرفت را بر ما آشکار سازند، مشروط بر آن‌که چشم بینا داشته باشیم و بتوانیم این هدایتها را دریافت کرده از آنها بهره ببریم. بنابراین، این‌گونه رؤیاها از مقامی برتر و آگاه سرچشمه می‌گیرند و به ما می‌رسند، به حق، این دسته از رؤیاها از دانش و حکمتی برخوردارند که انسان با این خرد و دانش اندک خود از درک آن ناتوان است. به زبانی دیگر، ما در درازنای زندگی خود در دو عالم خواب و بیداری زندگی می‌کنیم. در عالم خواب، از حس‌های دیگری که از حواس بیرونی (ظاهری) ما برترند، برخورداریم و به کمک آنها، چیزهایی را می‌بینیم که در راهبرد زندگی ما نقش بسیار مفیدی را اجرا می‌کنند. لذا دریافت ما از دنیا به دو شیوه خواب و بیداری است. در واقع این دریافتها، حقایقی هستند که در «بود» یکی می‌باشند؛ لیک در «نمود» با یکدیگر متفاوتند.

خواب در فرهنگ ایرانی:

در لغت نامه دهخدا فرهنگ چنین تعریف شده است: «فرهنگ از فر + پیشوند هنگ از ریشهٔ تنگ اوستایی به معنی کشیدن است و فرهختن و فرهنگ هر دو مطابق است با ادوکات و ادوره در لاتینی که به معنی کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تربیت است.» (علی اکبر دهخدا: 1373: 15109)

«فرهنگ، نظامی یک پارچه از الگوهای رفتار اکتسابی است، که از خصوصیات اعضای جامعه است و نتیجه وراثت بیولوژیکی نیست.» (فرخ نیا، 1375: 14) لیک آنچه فرهنگ یک قوم را می‌سازد الگوهای گوناگون رفتاری است که آن قوم در درازنای عمر خویش انجام داده و به یادگار گذاشته‌اند.

بنابراین، هدف از فرهنگ ایرانی در این جا مجموعه رفتار و الگوهای رفتاری ملت‌ی است که قدمت و دیرینگی آن به درازای تاریخ می‌باشد. فرهنگی که به خاطر همین دیرینگی و پرمایگی، در داد و ستدهای فرهنگی گاه الگوهای رفتاری خود را به اقوام دیگر داده و گاه از آنان اثر پذیرفته است. امروزه، آن دانشی که به بررسی فرهنگ ویژه یک قوم می‌پردازد انسان‌شناسی فرهنگی نام دارد که خود شاخه‌ای از دانش انسان‌شناسی می‌باشد. انسان‌شناسی فرهنگی، به شرح و بیان فرهنگ‌های انسانی می‌پردازد که هدف ویژه ایشان پاسخ دادن به پرسش‌هایی است که از آغاز تاکنون انسان‌های آغازین و عصر فضا را در بر گرفته است.

در فرهنگ ایرانی خواب و رؤیا پیوندی ناگسستنی با مردم و اعتقادات ایشان دارد. پیوندی کهن به قدمت مردم ایران و برترین گواه برای آن، آثار به جا مانده از ایشان می‌باشد که در هر لباس و زیر مجموعه هر گروهی که باشند، جلوه‌های خواب و رؤیا را می‌توان در آثارشان پیدا کرد. به هر روی، برترین اثر و یادمان این قوم که آینه تمام‌نمای فرهنگ ایرانی است و می‌توان بازتاب این فرهنگ ناب را در آن کالبد شکافی نمود، اثر گران سنگ استاد سخن فردوسی است.

حال یاد آوری این نکته لازم است که استاد در این اثر گران سنگ تنها بیان‌کنندهٔ اعتقادات و آداب و رسوم و ... قوم ایرانی می‌باشد و چیزی از خود بر آن نیفزوده است مگر آن که بی‌هیچ کم و کاستی بدانیم که این سخن از آن اوست نه از کس دیگر. چنان‌که فرموده است :

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند برباغ دانش همه رفته‌اند

(کزازی، 1383، ج 1: 19)

اگر بخواهیم شاهنامه را فقط یک متن حماسی و پهلوانی بدانیم، بسیار ناعادلانه برخورد کرده‌ایم، زیرا جدای از این ویژگی، به واسطه بازتاب آیین‌ها، جشن‌ها، سوگواری‌ها و... شاهنامه، آینه تمام‌نمای فرهنگ ایران زمین و منش ایرانی از گذشته‌های دور تا کنون است؛ مگر نه آن است که «شاهنامه پلی است، ستوارو ستبر و سترگ، برآورده بر مغاکهای زمان و رشته پیوندی است ناگسستنی که پیشینیان را با پسینیان پیوسته و هم‌بسته می‌دارد». (کزازی، 1383، ج 1: 4) پس به همین دلیل «از آن است که این نامه نامور را شیرازه و شالوده تاریخ و فرهنگ ایران می‌توانیم دانست.» (همان) به همین جهت می‌توان از زوایای مختلف انعکاس فرهنگ ایرانی را در این اثر مطالعه کرد. حال در این پژوهش سعی شده تا علاوه بر کالبد شکافی فرهنگ ایرانی در مورد خواب و رؤیا، گونه‌های رؤیا بر اساس بسآمد آماری و فراوانی آن در شاهنامه استخراج گردد.

جلوه‌های خواب و رؤیا در شاهنامه :

بازتاب خواب و رؤیا در شاهنامه را در این نمونه‌ها می‌توان مشاهده نمود که :

1- خواب از آفریده‌های الهی است و خداوند از آن بی‌نیاز است. لیک این داده الهی آرامش و آسودگی را برای انسان به ارمغان می‌آورد. برای نمونه در داستان کاموس کشانی، استاد به مانند هر یکتاشناس، هنگامی که زبان به ستایش خداوند می‌گشاید و نعمت‌های او را برای خود بر می‌شمارد، از خواب به عنوان یک داده الهی یاد می‌کند :

به نام خداوند خورشید و ماه	که دل را به نامش خرد داد راه
خداوند هستی و هم راستی	نخواهد ز تو کژی و کاستی
خداوند بهرام و کیوان و شید	از او مان‌نویسد و بدومان امید
خود او بی‌نیاز است و ما بنده ایم	به فرمان و رایش، سرافکنده ایم
خور و خواب و تندی و مهر آفرید	شب و روز و گردان سپهر آفرید

(کزازی، 1385: 78)

و یا در *داستان فرستادن خسرو، خراد برزین* را به دربار خاقان چین برای چاره‌جویی در کشتن *بهرام چوین*، وقتی که خراد در برابر خاقان لب به سخن می‌گشاید پس از ستایش کردن خداوند از نعمت‌های او یاد کرده و خواب را جزو نعمت‌های الهی برمی‌شمارد.

نخست آفرین کرد بر کردگار	توانا و داننده روزگار
که چرخ و مکان و زمان آفرید	توانایی و ناتوان آفرید
بدان آفرین کوجهان آفرید	بلند آسمان و زمین آفرید
توانا و داننا و دارنده اوست	سپهر و زمین را نگارنده اوست
به چرخ اندرون آفتاب آفرید	شب و روز و آرام و خواب آفرید

(کزازی، 1381:342)

در داستان *بزم دوم انوشیروان*، هنگامی که شاه با بزرگمهر و موبدان در مجلسی با هم نشستند، پس از پرسش‌های فراوان از موبدان، شاه در مورد کارهای بد نیز از ایشان پرسش می‌کند، آنها نیز چهار کار ناپسند را برشمرده بیان می‌کنند که چهارمین کار بد آنست که شاه، خواب و آسایش را بر خود دریغ کند.

دگر گفت بد چیست بر پادشا	کنز او تیره گردد دل یار سا
چنین داد پاسخ که بر شهریار	خردمند گوید که آهو چهار
یکی آنکه ترسد ز دشمن به جنگ	دو دیگر که دارد دل از بخش تنگ
سه دیگر که رای خردمند مرد	به یک سونهد روز تنگ و نبرد
چهارم که باشد سرش پر شتاب	نجوید به کار اندر آرام و خواب

(کزازی، 1381:90)

2- رؤیا از آن جهت که پلی است به جهان غیب و به کمک آن می‌توان رازهای نهان را دریافت، نباید بیهوده شمرده شود، چرا که رؤیای راست بهره‌ای از پیامبری است، و این رؤیای راست را فقط انسانهای پاک که روانی پاک دارند می‌بینند. فردوسی در داستان *رؤیای انوشیروان* آشکارا به بخش‌بندی‌های رایج در مورد خواب (خواب راست و دروغ) اشاره کرده، خواب‌های راست را مورد قبول و ستایش می‌داند، بویژه که این خواب را انسانی آگاه با روانی پاک و پاکیزه دیده باشد.

نگر خواب را بیهوده نشمیری	یکی بهره دانش ز پیغمبری
به ویژه که شاه جهان بیندش	روان درخشنده بگزیندش
ستاره زنده رای با چرخ ماه	سخنها پراکنده گردد، به راه
روانهای روشن بیند به خواب	همه بودنها چو آتش در آب
شبی خفته بُد شاه، نوشین روان	خرد، پیر و بیدار و دولت جوان

(کزازی، 1386: 81)

مطلب دیگر آنست که فردوسی در این ابیات نیم نگاهی به این حدیث نیز دارد که رؤیا یک جزو از هفتاد جزو نبوت و رسالت یا یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است، چنان که از امام صادق نقل است: «ان الرؤیا الصادقه جزء من سبعین جزء من نبوه» (مجلسی، 1403، ج 58: 167) یعنی آن که: رویای صادق و راست جزئی از هفتاد جزو نبوت است. در آیه 64 سوره یونس، نیز خواب نوید الهی برای اهل ایمان معرفی شده است. «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» نجم دایه نیز در بیان گونه‌های خواب گفته: «دوم خواب نیک است که رؤیای صالح گویند، و خواجه علیه‌السلام فرمود: یک جزو است از چهل و شش جزو از نبوت. بعضی ائمه آن را تفسیر کرده‌اند که مدت نبوت خواجه علیه‌السلام بیست و سه سال بود، از آن جمله ابتدا شش ماه وحی به خواب می‌آمد. پس خواب صالح بدین حساب یک جزو باشد از چهل و شش جزو از نبوت.»

(رازی، 1365: 290)

3- در شاهنامه خواب و مرگ با هم برابر دانسته شده (برابر با اندیشه‌های اسلامی) و از مرگ با نام خواب جاوید یاد گردیده است. برای نمونه در داستان کشته شدن دارا، و اندرز گفتن او به اسکندر از مردن دارا با نام خواب جاوید یاد گردیده است.

بگفت این وجانش برآمد ز تن	بر او زار بگریستند انجمن
سکندر همه جامه‌ها کرد چاک	به تاج کیان بر پراگند خاک
یکی دخمه کردش بر آیین اوی	بدان سان که بد فرّه و دین اوی
بشستندش از خون به روشن گلاب	چو آمدش هنگام جاوید خواب

(کزازی، 1384: 272)

و یا در داستان سیاوش هنگامی که گروهی سر از تن پهلوان جدا می کند، می فرماید که:

یکی تشست زرین نهاد از برش	جدا کرد از آن سروسیمن، سرش
به جایی که فرموده بدتشست خون	گروهی زره برد و کردش نگون
یکی باد با تیره گردی سیاه	بر آمد بپوشید خورشید و ماه
چو از سروین دور گشت آفتاب	سر شهریار اندر آمد به خواب

(کزازی، 1382: 104)

4- در سراسر کتاب اشاره می گردد که، این روان روشن است که به هنگام خواب نادیده ها را می بیند و برای ما خبر می آورد. این پندار درست برابر می آید با تن تابان، یا کالبد اخترین.¹ برای نمونه در آغاز کتاب فردوسی شبی خواب می بیند که:

مرا اختر خفته بیدار گشت	به مغز اندر اندیشه بسیار گشت
بدانست کامد زمان سخن	کنون نوشود روزگار کهن
بر اندیشه شش مهر یار زمین	بخفتم شبی لب پر از آفرین
چنان دید روشن روانم به خواب	که رخسار شمع بر آمد ز آب
همه روی گیتی شب لاژورد	از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد

(همان: 22)

5- رؤیاهای راست، سرانجام در عالم حقیقت رخ می دهند، حتی اگر این کار، چندین سال طول بکشد و برای رؤیابین هم زیاد خوش آیند نباشد؛ چنان که در داستان کیخسرو و افراسیاب آمده که: وقتی قارن پیام کیخسرو را برای افراسیاب می آورد، در اوج ناراحتی می گوید که این رؤیا را سالهای پیش دیده ولی از همگان نهان داشته، لیک امروز پس از گذشتن چندین سال رخ داده است:

بیامد دمان قارن از نزد شاه	به نزدیکی آن درفش سیاه
سخن هر چه بشنید با وی بگفت	نماند ایچ نیک و بد اندر نهفت
بشد شنیده نزدیک افراسیاب	دلش چون بر آتش نهاده کباب

بُید شاه ترکان ز پاسخ دُژم غمی گشته ،برزد یکی تیزدم
از آن خواب کز روزگار دراز بدید و زهر کس همی داشت راز

(همان:183)

بار دیگر، برای بار دوم وقتی افراسیاب به دست یزدان پرست گرفتار می‌شود و او را تحویل شاه می‌دهد، دوباره می‌گوید که این خواب را سالیان قبل دیده است :

چو یزدان پرستنده او را بدید چنان نالسه زار و آوا شنید
گشاد آن کیانی کمند از میان دو تایی پیامد چو شیر ژیان
بیندخت آن گِرد کرده کمند سر شهریار اندر آمد به بند
به خشکی کشیدش، ز دریای آب بشد توش و هوش، از رد اسفندیار
پیامد جهاندار، با تیغ تیز سری پرز کینه، دلی پرستیز
چنین گفت بی‌دولت افراسیاب که این روز بد دیده بودم، به خواب

(همان:256)

6- برابر دانستن سروش از نظر کارکرد با هاتف غیبی :

یکی دیگر از راه‌های دریافت داده‌های غیبی، از طریق هاتف غیبی می‌باشد، یعنی آن‌که ندایی از غیب به گوش ما رسیده و از مطالبی آگاه‌مان می‌سازد، نکته جالب توجه آن است که گاهی اوقات این ندای غیبی در عالم خواب برای انسان رخ می‌دهد، لذا این پدیده در شاهنامه، توسط سروش غیبی انجام می‌پذیرد و هرگاه از عالم غیب پیامی آورده می‌شود به یاری سروش انجام می‌شود، چنان‌که در *داستان خواب دیدن گودرز* آمده است که در عالم خواب سروش برای گودرز پیامی از غیب می‌آورد که کلید رهایی او از دست ترکان به دست کیخسرو، فرزند سیاوش است.

چنان دید گودرز یک شب به خواب که ابری برآمد از ایران پُر آب
بر آن ابرباران خجسته سروش به گودرز گفتی که بگشای گوش
ز تنگی چو خواهی که یابی رها وز این نامور ترک نراژدها

به توران یکی نامداری نواست	کجا نام آن شاه، کیخسرو است
ز پشت سیاوش یکی شهریار	هنرمند و از گوه‌ر ناممدار
ز گردان ایران و گردنکشسان	نیابد جز از گیواز او کس نشان
چو از خواب گودرز بیدار شد	نیایش کنان پیش دادار شد

(کزازی، 138:131)

7- برخی از رؤیاها دروغین هستند و از جانب شیطان .

این مطلب بیانگر آن است که بخش‌بندی رؤیا در شاهنامه با تقسیم‌بندی‌های عرفانی تقریباً برابر است.² براین پایه رؤیاها، یا راست هستند و یا نیمه راست و یا دروغ، به مانند این نمونه که وقتی گودرز گیو را برای جستن کیخسرو به توران زمین می‌فرستد، به مدت هفت سال در سرزمین توران به دنبال او می‌گردد تا مگر جایی نشانی از او بیابد. لذا یک روز خسته و سوده به مرغزاری می‌رسد، از اسب فرود آمده با دلی پر از اندیشه با خود می‌گوید شاید آن شبی که گودرز آن خواب را دیده است دیو پلید به خواب او آمده است.

به فرمان او گیو بسته میان	بیامد به کردار شیرژیان
همی تاخت تا مرز توران رسید	هر آن کس که در راه تنها بدید
زبان را به ترکی بیاراستی	ز کیخسرو از وی نشان خواستی
چنین تا برآمد براین هفت سال	میان سوده از تیغ و بند دوال
چنان بُد که روزی پران‌دیشه بود	به پیشش یکی نامور بیشه بود
بدان مرغزار اندر آمد دژم	جهان خرم و مرد را دل بغم
فرود آمد و اسب را در گذاشت	بخفت و همی دل پران‌دیشه داشت
همی گفت مانا که دیو پلید	بر پهلوان بُد که آن خواب دید

(همان: 135)

گونه‌های خواب بر پایه اندیشه‌های اسلامی، عرفانی

عامل اساسی در بخش‌بندی گونه‌های رؤیا، روح و نفس آدمی و پیوند آنها با رؤیا است. نجم رازی، در کتاب مرصادالعباد خواب و گونه‌های آن را چنین بیان می‌کند: که خواب یا اضغاث احلام است یعنی خواب پریشان و بیهوده، و یا خواب نیک. او رؤیای نیک را نیز به سه گونه بخش کرده است: 1- خوابی که هیچ به تعبیر نیاز ندارد. 2- خوابی که بعضی از آن تأویل خواهد. 3- خوابی که همه آن به تأویل نیازمند است. (نجم رازی: 1365:290)

به هر روی رؤیا را می‌توان بر پایه نگرش بالا به سه شاخه تقسیم کرد:

الف: رویاهای راست یا صادق

این رؤیاها آناند که روح برای ما از عالم غیب خبر آورده است. بدون هیچ دخالت نفس، پاک و پالوده از هر پلیدی و آلودگی. پس در این رؤیاها روح آدمی یک تنه و تنها هر آن‌چه را که در عالم غیب و برین دیده است برای ما به ارمغان می‌آورد و چون با خواسته‌های نفس آمیخته نشده سراسر راست و درست است.

ب: خواب‌های نیمه راست:

این‌گونه از خواب نیم روحانی و نیم نفسانی است پس نه آن‌چنان پاک و پالوده است چون خوابهای راست؛ و نه چنان ناپاک و سیاه. به سخنی دیگر، آن‌چه را که روح از عالم غیب برای ما ارمغان آورده است تا اندازه‌ای با خواهش‌های نفس آمیخته شده و روح نمی‌تواند آشکارا و پوست باز کرده پیام خود را بگذارد، لذا اخبار خود را با زبان نمادها و در هاله‌ای از رمز و راز بیان می‌کند پس در این‌جا معبر یا خواب‌گزار، نقش مهمی پیدا می‌کند که بایستی با آگاهی از همه لایه‌ها از جمله خُلق و خُوی فرد، محیط و ... دست به تعبیر خواب او بزند.

ج: خوابهای سراسر دروغ و پوچ:

این رؤیاها به هیچ روی با روح در پیوند نیستند و یکسره برخاسته از خواهش‌های نفس می‌باشند یعنی آن که تمامی آن سیاه و ناپاکی است و از پالایشگاه روح عبور نکرده‌اند تا پالوده و بی‌آلایش گردند. از همین روی نمی‌توان برای آنها ارزشی در نظر گرفت، زیرا هدف نهایی این رؤیاها برآورده ساختن آن نیازها و خواهش‌های نفسانی است که تاکنون برآورده نشده‌اند و بر اثر سرکوب کردن آنها به شکل دیگر در رؤیاهایمان نمود پیدا می‌کنند که در علم روانشناسی به آن کارکرد "جبران" می‌گویند. به هر روی می‌توان از نظر کارکرد و درون مایه رؤیاهای راست را در کتاب شاهنامه به گونه‌های زیر تقسیم کرد:

1- رؤیاهای پیشگو: ویژگی عمده و اساسی این رؤیا آن است که رؤیا بین به کمک خواب و رؤیا از رویدادهایی که در آینده رخ می‌دهند، آگاهی می‌یابد. و می‌تواند با یاری گرفتن از این داده‌های غیبی در بهینه ساختن زندگی خود و مبارزه با پلیدی‌ها و ناکامی‌ها بهره ببرد.

2- رؤیاهای رازگشا و روشنگر: شاخه دیگر از رؤیاهای راست، رؤیاهای رازگشا و روشنگر می‌باشد، و همان‌طور که از نام آن برمی‌آید در اینگونه خوابها رمز و رازی برای فرد خفته، روشن می‌گردد و پرده از روی پوشیده‌ها و رازها کنار می‌رود. یعنی آن که خفته تنها از راه رؤیا و پیوند با عالم غیب است که توانسته آن راز را بگشاید و در حالت بیداری، زمانی که حواس آشکار وی به کار می‌باشند این امر تحقق نخواهد پذیرفت.

3- روشنگری به کمک روان مردگان: در اینگونه خوابها تمام این روشنگری و رازگشایی‌ها به کمک روان فردی که از دنیا رفته است، رخ می‌دهد به این معنا که این روان پاک و تابناک آن دوست و عزیز از دست رفته، رازگشایی و هدایتی را برای خفته به ارمغان می‌آورد.

4- رؤیاهای بازتابی: این خوابها بر پایه درون مایه و کارکرد، رؤیاهایی هستند که بیشتر به کالبد شکافی رخ دادهایی که در روز برای فرد روی داده است می‌پردازند. در واقع تشریح و تفسیر آن رخ دادها می‌باشند به همراه روشنگری و هدایت، که اگر غیر از این می‌بود جزو خوابهای پریشان قرار می‌گرفت.

5- رؤیاهای دنباله‌دار: یکی از رؤیاهای عجیب و بدیعی که در این اثر با آن برخورد می‌کنیم، رؤیای دنباله‌دار است، یعنی آن که آن هدایت و راهنمایی در چند شب پیاپی برای خفته رخ می‌دهد.

گونه‌های خواب در شاهنامه

با توجه به بخش‌بندی بالا درباره رؤیا، در این جستار شیوه کار برای یافتن گونه‌های خواب در شاهنامه بدین صورت است که بنابر تقسیم‌بندی زنده یاد دکتر صفا، که شاهنامه را به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی بخش‌بندی نموده؛ رؤیاهای موجود در شاهنامه نیز در این سه گروه به صورت جداگانه بررسی شده تا بتوان به یک نتیجه‌گیری درست و دقیق رسید.

1- رؤیاهای بخش اساطیری

1-1 خواب دیدن ضحاک فریدون را: خوابی که ضحاک در شاهنامه می‌بیند رؤیایی است راست از گونه خوابهای "پیشگو" که آینده را برای فرد خفته روشن می‌کند. البته رؤیایی است که نتیجه تلخی برای رؤیابین به همراه دارد و به کمک خوابگزاران تعبیر می‌شود. داستان از این قرار است که شبی ضحاک در خواب می‌بیند، که از کاخ شاهان سه دلاور جنگجو پدید آمدند، به بلندی سرو خرامان که در دستشان گُری به شکل گاو قرار داشت. ایشان با گرز بر سرش کوبیدند و کوچکترین آنها با دوال او را بسته به کوه دماوند می‌برد.

در ایوان شاهی شبی دیر یاز	به خواب اندرون بود با ارنواز
چنان دید کز کاخ شاهنشهان	سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر یکی کهتر اندر میان	به بالای سرو و به فرکیان
کمر بستن و رفتن شاهوار	به جنگ اندرون گرزه گاوسار
دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ	زدی برسرش گرزه گاورنگ
یکایک همین گرد کهتر به سال	ز سرتا به پایش کشیدی دوال
بدان زه دو دستش بیستی چو سنگ	نهادی به گردن برش پالهننگ
همی تاختی تا دماوند کوه	کشان و دوان، از پس اندر گروه

(کزازی، 1383:40)

در این جا ضحاک آشفته از خواب برمی خیزد و سعی دارد، رؤیای خویش را پنهان سازد (هنوز هم ایرانیان از فاش کردن خوابهای بد و ناگوار خودداری می کنند و اعتقاد دارند که خواب بد را نباید تعریف کرد زیرا احتمال دارد که اتفاق بیفتد، چنان که نظامی می گوید :

آب صفت هر چه شنیدی بشوی	آینه سان هر چه بینی بگویی
آنچه بینند غیوران به شب	باز نگویند به روز ای عجب
گر تو در این پرده ادب دیده ای	باز مگو آنچه به شب دیده ای

(نظامی، 1363:241)

اما با پافشاری ارنواز و شهرناز، قرار می شود تا از موبدان برای تعبیر خواب او کمک بگیرند. موبدان نیز رؤیای وی را با تمامی جزئیات تعبیر می نمایند، که در آینده همه آن به وقوع می پیوندد.

2- رؤیاهای بخش پهلوانی

2-1 خواب دیدن سام از چگونگی کار زال :

اولین رؤیایی که در بخش پهلوانی آمده، خوابی است دنباله دار، از گونه رؤیاهای "روشنگر"، که برای رؤیابین گشایش و هدایتی را به همراه دارد و پرده از روی ابهامی بر

می‌دارد. داستان از این قرار است که سام چون فرزند خود را موی سپید دید فرمان داد تا او را از آن بوم و بر دور سازند، لیک شبی خواب دید که از هند، مردی سوار بر اسبی تازی به او مژده فرزند داد و خوابگزاران تعبیر کردند که تو پیمان خدای را شکسته، فرزند را از خود دور ساخته‌ای. وی در شب دوم خواب دید که از کوه هند درفش بلندی برافراشتند و جوانی زیبا پدیدار گشت که سپاهی از پشت او روان بودند. در دو سوی او موبدانی قرار داشتند که یکی از ایشان سام را سرزنش کرده، می‌گوید: اگر موی سپید ننگ است موی و ریش تو نیز سفید گشته است و.... با نگرشی به محتوای داستان روشن می‌گردد که سبب اصلی خواب دیدن سام، عذاب وجدانی است که او از عملکرد خویش در باب فرزندش به دست آورده است و شاید دلیل دو بار تکرار شدن رؤیا، (البته با کمی تفاوت) همین درگیری‌های روحی، روانی وی باشد.

شبی از شبان داغدل خفته بود	ز کار زمانه برآشفته بود
چنان دید کنز کشور هندوان	یکی مرد، بر تازی اسپی دوان
فراز آمدی تا به نزدیک سام	سواری سرافراز و گگرد و همام
وُرا مژده دادی به فرزند اوی	بر آن بُرز شاخ برومند اوی
چو بیدار شد، موبدان را بخواند	وز این در، سخن چند گونه براند
...چو شب تیره شد رای خواب آمدش	کنز اندیشه دل شتاب آمدش
چنان دید در خواب کنز کوه هند	درفشی برافراختندی بلند
جوانی پدید آمدی خوبروی	سپاهی گران از پس پشت اوی
به دست چپش بر، یکی موبدی	سوی راستش نامور بخردی
که ای مرد ناباکِ ناپاک رای	دل و دیده شسته ز شرم خدای
پسرگر به نزدیک تو بود خوار	کنون هست پرورده کردگار...

(کزازی، 1383: 101)

2-2 رؤیای کیقباد :

در شاهنامه از زمان روی کار آمدن رستم تا شروع داستان سیاوش تنها به یک نمونه از رؤیا برخورد می‌کنیم و آن رؤیای کیقباد است. این خواب از گونه رؤیاهای "پیشگو"

است که حوادث و رخداد‌های آینده در آن نمودار شده‌اند و رؤیابین را از آن با خبر می‌سازند. داستان بدین‌گونه است که رستم به دستور زال در البرز کوه به دنبال کیقباد می‌گردد و وقتی کیقباد را می‌یابد او به رستم می‌گوید، من پیش از این، خواب دیدم که از سوی ایران دو باز سپید که تاج رخشانی به همراه داشتند نزد من آمدند و آن تاج را بر سرم گذاشتند. رستم نیز به نکته‌ای نغز اشاره می‌کند که این رؤیای صادق تو که آینده را پیشگویی کرده از آن پیامبران و انسانهای راستین می‌باشد. البته رؤیاهای پیشگو، همگی از نظر ساختار به یک شکل نمی‌باشند، یعنی آن که درون مایه همه آنها، پیش‌بینی حوادث آینده است ولی از نظر چگونگی با یکدیگر متفاوتند. برخی از آنها، بی‌کم و کاست به وقوع می‌پیوندند و برخی دیگر، با کمی تغییر و دگرگونی، یعنی، با زبان نمادها بر ما نمایان می‌شوند. بعضی از آنها نیاز به خواب‌گزار و گزارشگر دارند و برخی دیگر، بی‌نیاز از خواب‌گزار، تعبیر می‌شوند. تفاوت دیگر، مربوط به زمان رخ دادن رؤیاهاست؛ به این صورت که برخی از آنها بلافاصله و برخی دیگر با فاصله زمانی به حقیقت می‌پیوندند. خواب کیقباد از آن دسته رؤیاهاست که با نماد و رمز، نمایان شده و نیازمند تعبیر می‌باشد ولی گذر زمان، آن را برای کیقباد روشن می‌کند.

شهنشه چنین گفت با پهلوان	که خوابی بدیدم به روشن روان
که از سوی ایران دو باز سپید	یکی تاج رخشان به کردار شید
خرامان و نازان شدندی برم	نهادندی آن تاج را بر سرم
چو بیدار گشتم شدم پر امید	از آن تاج رخشان و باز سپید
بیاراستم مجلسی شاهوار	بر این سان که بینی در این مرغزار
تهمتن مرا شد چو باز سپید	رسیدم ز تاج دلیران، نوید
تهمتن چو بشنید از خواب شاه	ز باز و ز تاج فروزان چو ماه
چنین گفت با شاه گند آوران	نشان است خوابت ز پیغمبران

(کزازی، 1381: 157)

ذکر این نکته لازم است که: از این بخش شاهنامه تا پایان داستان کیخسرو، و دیدن سروش را در خواب، رخدادها، سراسر به گونه‌ای با خواب و رؤیا در پیوند می‌باشند.

تاروپود اصلی داستانها همگی با رؤیا تنیده شده است، حقایقی که شخصیت اصلی داستان قبل از وقوع، به کمک رؤیا از آن باخبر می‌شود. داستانهایی مانند: خواب دیدن افراسیاب، خواب دیدن سیاوش، خواب دیدن پیران در زادن کیخسرو، خواب دیدن گودرز و ...

2-3 رؤیای افراسیاب :

رؤیای افراسیاب رؤیایی است "پیشگو" که سراسر در رمز و راز نهفته شده است و برای گشودن راز آن بایستی از موبدان و خوابگزاران بهره جویند. آن چه در خواب بر افراسیاب آشکار می‌گردد، چنان هولناک است که حاضر نمی‌شود با کسی آن را در میان بگذارد، از سوی دیگر موبد نیز از گفتن حقیقت می‌ترسد، مگر شاه قول بدهد که به او آسیبی نرساند. (آن چه در زمینه خوابهای راست از گونه پیشگو در شاهنامه قابل توجه است، آن است که هر چه پلیدی و تیرگی روان فرد خفته و شخصیت داستان بیشتر باشد، خواب او رازآلودتر است و برای تعبیر آن به وجود موبد و خوابگزار هم بیشتر احساس می‌شود.) اما داستان چنین است که در یکی از لشکرکشیهای افراسیاب به ایران، خواب وحشتناکی آرام و قرار را از او ربوده، آسیمه سر از خواب برمی‌خیزد :

چو یک پاس بگذشت از آن تیره شب	چنان چون کسی بازگوید ز تب
خروش می برآمد ز افراسیاب	بلرزید بر جای آرام و خواب
چنان چون شب تیره من دیده ام	ز پیرو جوان نیز نشنیده ام
بیابان پُر از مار دیدم به خواب	جهان پُر ز گرد آسمان پُر عقاب ⁴
زمین خشک شخی که گفتی سپهر	بدو تا جهان بود، نمود چهر
سراپرده من زده بر کمران	به گردش، سپاهی ز گنداوران
یکی باد برخاستی پُر ز گرد	درفش مرا سرنگونسار کرد
... چنین گفت کز خواب شاه جهان	کنم آشکارا، بر او بر، نهان
یکی شاهزاده به پیش اندرون	جهان دیده با او بسی رهنمون
اگر با سیاوش کند شاه جنگ	چو دیده شود روی گیتی به رنگ
ز ترکان نماند کسی پارسا	غمی گردد از جنگ او پادشا

(کزازی، 1382: 39)

2-4 رؤیای سیاوش:

غمنامه سیاوش که از همان آغاز با پیشگویی ستاره شناسان، آشفته رقم خورده بود با دسیسه گرسیوز ناجوانمرد رو به تیرگی نهاد، تا این که سیاوش، شبی کابوس وحشتناکی می بیند و سرنوشت و نوشته آسمانی خویش را در آن رؤیای دهشتناک احساس می کند. این خواب که آینده را برای او پیشگویی می کند، با زبانی راز آلود و نمادین چهره می نمایاند، لیک فاصله زمانی دیدن رؤیا، تا وقوع آن بسیار اندک است؛ به گونه ای که دو بهره از شب نگذشته رؤیای سیاوش تعبیر می شود. شاید این بی نیازی از تعبیر و گزارشگر به همان روان روشن و تابناک سیاوش باز می گردد که پیش از این به آن اشاره کردیم. داستان چنین است که: بعد از رفتن گرسیوز از نزد سیاوش به سوی افراسیاب و بدسگالی او، سیاوش خواب می بیند که رود بیکرانی در یک سوی او قرار دارد و در دیگر سوی، آتش فراوانی برافروخته شده که سیاوشگرد را روشن ساخته است. در برابر نیز افراسیاب ایستاده و بسیار دژم و ناراحت است :

چهارم شب اندر بر ماه روی	به خواب اندرون بود با رنگ و بوی
بلرزید و از خواب خیره بجست	خروشی بر آورد چون پیل مست
پیرسید از او دُخت افراسیاب	که فرزانه شاه! چه دیدی به خواب؟
سیاوش بدو گفت کز خواب من	لبت هیچ مگشای برانجمن
چنان دیدم ای سرو سیمین به خواب	که بودی یکی بیکران رود آب
یکی کوه آتش به دیگر کران	گرفته لب آب نیزه و ران
ز یک سو شدی آتش تیزگرد	بر افروختی زو سیاوش گرد
ز یک دست آتش زیک دست آب	به پیش اندرون پیل و افراسیاب
بدیدی مرار روی کرده دژم	دمیدی بر آن آتش تیزدم

لذا دوباره از شب نگذشته خبر می آورند که افراسیاب با لشکر انبوه از دور می آید. فرنگیس از سیاوش می خواهد که بگریزد، اما او چون می داند نوشته آسمانی تغییر نخواهد پذیرفت به آن تن درمی دهد و تسلیم سرنوشت می شود. باید به این نکته نغز

اقرار کرد که در شاهنامه ما با اسطوره روبرو هستیم و در بخش حماسی اسطوره جبر و سرنوشت بسیار نیرومند می‌باشد و کارکردی بنیادین دارد. لذا گریز از نوشته آسمانی در نظر سیاوش کار پوچ و بیهوده‌ای است.

دو بهره چو از تیره شب در گذشت	سوار طلایه پیامد زدشت
که افراسیاب و فراوان سپاه	پدید آمد از دور تازان به راه
فرنگیس گفت ای خردمند شاه	مکن هیچ گونه، به ما در، نگاه
یکی باره گامزن بر نشین	مباش ایچ ایمن، به توران زمین
سیاوش بدو گفت کآن خواب من	به جای آمد و تیره شد آب من
مرا زندگانی سر آید همی	غم روز تلخ اندر آید همی
چنین است کار سپهر بلند	گاهی شاد دارد گهی مستمند

(کزازی، 1382: 96)

2-5 رؤیای پیران :

در این بخش رؤیایی ویژه که از نظر ساختاری با سایر خوابها تفاوت دارد خواب پیران ویسه، پهلوان تورانی است. این رؤیا از گونه رؤیاهای "روشنگر" است، یعنی پیکره آن بر مبنای کنار زدن راز و به ارمغان آوردن هدایتی برای خفته بنا نهاده شده است. اما ویژگی اصلی خواب پیران، اینست که این روشنگری به کمک روان رها شده از بند جسم سیاوش انجام می‌گیرد. روانی گسسته از بند تن که در مینو برای خود جولان می‌دهد. پیکره داستان چنین است که: پس از آن که پیران، فرنگیس را از دست افراسیاب نجات می‌دهد او را به ختن می‌برد تا فرزندش را به دنیا آورد. شبی از شبها پیران روح رخشان سیاوش را به خواب می‌بیند که به او نوید زاده شدن کیخسرو را می‌دهد و زمانی که گلشهر همسر پیران نزد فرنگیس می‌رود درمی‌یابد که کیخسرو به دنیا آمده است.

شبی قیرگون، ماه پنهان شده
چنان دید سالار پیران به خواب
سیاوش بر شمع، تیغی به دست
از این خوابِ نوشین سر آزاد کن
که روزی نو آیین و جشنی نو است
سپهد بلرزید، در خوابِ خوش
بادو گفت پیران که برخیز رو
سیاوش را دیدم اکنون به خواب
به خواب اندرون مرغ و دام و دده
که شمع⁵ برافروختی ز آفتاب
به آواز گفتی نشاید نشست
ز فرجام گیتی یکی یاد کن
شب سور آزاده کی خسرو است
بیچید گلشهر خورشید فش
خردمند پیش فرنگیس شو
درخشانتر از بر سپهر آفتاب
(همان: 107)

2-6 خواب دیدن گودرز کی خسرو را:

این خواب چند ویژگی مشترک دارد: نخست، پیشگویی و بازتاب رخداد‌های آینده در خواب برای گودرز است و دومین ویژگی آن است که پیام در خواب توسط سروش برای گودرز آورده می‌شود؛ درست به مانند هواتف در میان عرفا. دیگر آن که رؤیای گودرز بی‌نیاز از گزارش و خواب‌گزار به حقیقت می‌پیوندد. داستان از این قرار است که: شبی سروش خجسته به فرمان یزدان برای گودرز در خواب، پیام می‌آورد که تنها راه رهایی او از دست ترکان و تنگنای ایشان به دست کی خسرو، فرزند سیاوش می‌باشد، زیرا کی خسرو برای کین خواهی از خون پدر توران را زیر و زبر خواهد کرد؛ و او هم اکنون در سرزمین توران است و تنها کسی که می‌تواند او را بیابد "گیو" می‌باشد.

چنان دید گودرز یک شب به خواب	که ابری برآمد ز ایران پُر آب
بر آن ابر باران خجسته سروش	به گودرز گفتی که بگشای گوش
ز تنگی چو خواهی که یابی رها	وز این نامور تُترک نَر اژدها
به توران یکی نامداری نواست	کجا نام آن شاه کیخسرو است
ز پشت سیاوش، یکی شهریار	هنرمند و از گوهر نامدار
چو آید به ایران پی فرخش	ز چرخ آنچه خواهد دهد پاسخش
میان را بنهد به کین پدر	کند کشور تور زیر و زبر
ز گردان ایران و گردنکشان	نیابد جز از گیو از او کس نشان

(کزازی، 1382:131)

2-7 رؤیای جریره :

این خواب از گونه رؤیاهای بازتابی است، یعنی آن که رؤیای خفته بازتاب رخدادهای روزانه اوست، رخدادهایی که در عالم خود آگاهی روان او را به شدت تحت تأثیر قرار داده و بخش سترگی از ذهن و فکرش را به خود مشغول ساخته است. لیک در عالم خواب که از چیرگی خود آگاهی کاسته شده، به یاری رؤیا به تجزیه و تحلیل حوادث روز می‌پردازد. ویژگی دیگر این رؤیا که بسیار چشم‌گیر است بیان رؤیای جریره به عنوان یک زن، در شاهنامه است. نمونه‌ای نادر و بی‌مانند، زیرا اگرمتون عرفانی را که مملو از خواب ورؤیا می‌باشند، مطالعه کنیم نشانی از رؤیای زنان نمی‌بینیم، حتی از عارفه‌های نامداری چون " رابعه"، ولی این سنت شکنی در شاهنامه انجام شده و رؤیای دو تن از زنان در آن یاد گردیده است، یکی جریره و دیگر کتایون دختر قیصر. این ویژگی، بیانگر آن است که استاد در بیان داستانها رعایت اصل را اجرا کرده و هیچ دخالتی در پیکره داستان و روایت آن انجام نداده است، داستان از این قرار است که :

پس از آن که پیران، دختر خود جریره را به همسری سیاوش درآورد فرزندی از ایشان به دنیا آمد که نام او را "فرود" گذاشتند. پس از مرگ سیاوش، در یکی از لشکرکشی‌های ایرانیان به توران، فرود، زرسپ تورانی را به قتل می‌رساند و بیژن فرزند گیو برای خونخواهی به نبرد با فرود می‌پردازد، لیکن پس از کشته شدن اسب فرود، او

به دژ خود پناه می‌برد. در همان شب مادرش (جریره) خواب می‌بیند که در برابر فرود در دژ آتشی بر پا شده است که خدمتگزاران و دز را از بین می‌برد.

چو خورشید تابنده شد ناپدید	شب تیره بر چرخ لشکر کشید
در دژ بیستند، از این روی، تنگ	خروش جرس خاست و آوای زنگ
جریره به پای گرمی بخت	شب تیره، با درد و غم بود جفت
به خواب آتشی دید کنز دز بلند	بر افروختی، پیش آن ارجمند
سراسر، سپید کوه افروختی	پرستنده و دز همی سوختی
دلش گشت پر درد و بیدار شد	روانش پُر از درد و تیمار شد

(همان، 1385:43)

2-8 رؤیای کتایون دختر قیصر :

یکی دیگر از رؤیاهای زنان در شاهنامه، رؤیای کتایون دختر قیصر روم است. ماجرا چنین است که قیصر تصمیم داشت تا برای دختر خود شوی انتخاب کند بدین روی بنا بر رسم، می‌خواست مجلسی فراهم سازد و مهتران جفتجوی را به آن مجلس بخواند تا ناهید (کتایون) همسر خویش را از میان ایشان برگزیند. در این میان کتایون خواب می‌بیند که گروهی از مردم نزد او آمدند و سردار ایشان که مردی بیگانه بود دسته گلی به او داد و کتایون نیز در پاسخ به او دسته گلی می‌دهد. در عالم بیداری پس از تشکیل آن مجلس مشخص می‌گردد که آن دلاور بیگانه، گشتاسپ است.

حال اگر بپذیریم که کتایون از زمان این مجلس و رأی پدر خویش درباره همسر گزینی برای دخترانش آگاه بوده است؛ این خواب جنبه بازتابی پیدا می‌کند (البته با کمی چاشنی روشنگری و هدایت). با نگاه به روند داستان به نظر می‌رسد چنین باشد، زیرا پس از اندیشه قیصر است که کتایون آن خواب را می‌بیند. ولی اگر بپذیریم که کتایون بدون آگاهی قبلی این خواب را دیده است یقیناً رؤیایی "پیشگو" می‌باشد، که با توجه به پیکره داستان این گزینه غریب به نظر می‌رسد.

چنان بود قیصر بدان گه به رای
یکی گرد کردی به کاخ انجمن
هر آن کس که بودی مر او را همال
ز کاخ پدیر دختر ماهروی
...یکی بود مهتر کتایون به نام
کتایون چنان دید یک شب به خواب
یکی انجمن مرد پیدا شدی
سر انجمن بود بیگانه‌ای
یکی دسته دادی کتایون بدوی
به شبگیر چون برد مید آفتاب
یکی انجمن کرد قیصر بزرگ
بر آن انجمن شاد بنشانند

که چون دختر او رسیدی به جای
بزرگان فرزانه راینزن
وز آن نامداران بر آورده یسال
بگشتی بر آن انجمن جفت جوی
خردمند و روشندل و شاد کام
که روشن شدی کشور از آفتاب
از انبوه مردم، ثریا شدی
غریبی دلآزار فرزانه‌ای
وز او بستدی دسته زنگ و بسوی
سر نامداران بر آمد ز خواب
هر آن کس که بود از دلیران سترگ
وز آن پس پرچهره را خوانند

(کزازی، 1384: 16)

2-9 خواب دیدن توس سیاوش را :

در یکی از جنگهای ایرانیان و تورانیان، کاموس کشانی به کمک تورانیان می‌شتابد و در نبرد نیزه گیو را می‌شکند و اسب توس را نیز پی می‌کند. لذا شب، زمانی که توس با غم و اندوه به خواب می‌رود در رؤیا، روان سیاوش را می‌بیند که مژده پیروزی ایرانیان بر دشمنان را به او می‌دهد. توس، سپیده دمان خواب را با گودرز در میان می‌گذارد و چیزی نمی‌گذرد که رستم به کمک ایشان می‌آید و کاموس کشانی را از پای در می‌آورد. پیکره این خواب با توجه به درون‌مایه آن، رؤیایی "روشنگر به کمک روان مردگان" می‌باشد. در این رؤیا بار دیگر روان پاک سیاوش به یاری ایرانیان می‌آید و نوید پیروزی را به شرط نگه داشتن لشکریان در همان منطقه بر دشمن می‌دهد.

شبی داغ دل، پسر ز تیمار، توس
چنان دید روشن روانش به خواب
بر شمع رخشان، یکی تخت عاج
لبان پسر ز خنده، زبان چربگویی
که ایرانیان را هم ایدر بدار
به گودرزیان هیچ غمگین مشو
ز خواب اندر آمد شده شاد دل
به گودرز گفت ای جهان پهلوان
نگه کن که رستم چو باد دمان
به خواب اندر آمد، گه زخم کوس
که رخسند شمع بر آمد ز آب
سیاوش بر آن تخت، با فر و تاج
سوی توس کردی چو خورشید روی
که پیروز گردی تو در کارزار
که ایدر یکی گلستان است نو
ز درد و غممان گشته آزاد دل
یکی خواب دیدم به روشن روان
بیاید به یاری زمان تا زمان
(کزازی، 1385: 106)

2-10 خواب دیدن کیخسرو و سروش را:

پس از کشته شدن افراسیاب و گرسیوز به دست کیخسرو و مرگ کیکاوس، کیخسرو شصت سال بر ایران پادشاهی کرد؛ اما در این زمان او به اندیشه فرو می‌رود که از یزدان همه آرزوهایم را یافته‌ام، مبادا خودخواهی، وجود مرا فراگیرد و کیش آهرمن را پیش گیرم. لذا از سالار بار می‌خواهد که کسی را بار ندهد و به نیایش می‌پردازد و از یزدان بخشایش می‌خواهد. تا این که سرانجام شبی پس از نیایش و دعا به درگاه خداوند در خواب می‌بیند که سروش به او می‌گوید، «دیری بر جهان فرمان رانده است، آن چه را می‌جسته، اکنون یافته و داد خویش را از جهان ستانده است؛ پس بیش نیازی ندارد که تنگی و تیرگی گیتی و جهان پیکرینه و استومند را برتابد؛ او در مینو، جایی در همسایگی داور پاک خواهد داشت». (کزازی، 1384، ج 5: 929) بر پایه درون‌مایه رؤیا مشخص می‌گردد که رؤیای او از گونه "روشنگر و هدایتگر" می‌باشد زیرا پس از این رؤیا است که کیخسرو تصمیم قطعی می‌گیرد که تاج و تخت را رها نماید.

شب تیره از رنج، نغسود شاه بدان گه که برزد سراز برج ماه
بخفت اوی و روشن روانش نخفت که اندر جهان با خرد بود جفت

چنان دید در خواب کور را به گوش نهفته بگفتی خجسته سرورش
 که ای شاه نیک اختر نیک بخت بسودی بسی یاره و تاج و تخت
 اگر زاین جهان تیز بشتافتی کنون آنچه جُستی همه یافتی
 به همسایگی داور پاک، جای بیابی بدین تیرگی در مپای
 کسی گردد ایمن ز چنگ بلا که یابد ره را زاین دم ازدها
 چو بیدار شد رنج دیده ز خواب ز خوی، دید جای پرستش پر آب
 (همان، 1384: 266)

2-11 خواب دیدن گشتاسپ :

بر اساس پیکره داستان، خواب گشتاسپ جزو رؤیاهای "بازتابی" قرار می‌گیرد زیرا هر آن‌چه که گشتاسپ در روز انجام داده در شب دوباره مرور می‌کند. داستان چنین است که: وقتی کتابیون گشتاسپ ناشناس را در بزم معروف قیصر، برای همسری خود برمی‌گزیند از جانب قیصر رانده می‌شود و گشتاسپ نیز از راه شکار زندگی را می‌گذراند. تا این‌که فردی به نام "میرین" می‌خواهد با دختر دیگر قیصر ازدواج نماید و شرط این ازدواج کشتن گرگ بیشه "فاسقون" در نظر گرفته می‌شود. بنابراین به شیوه‌ای میرین گشتاسپ را یافته از وی می‌خواهد که این کار را برای او انجام دهد، مشروط بر آن‌که کسی خبردار نشود، پس گشتاسپ می‌پذیرد و گرگ را با شمشیر سلم از پای درمی‌آورد و شب هنگام خواب می‌بیند که با گرگ در حال نبرد است و سرآسیمه از خواب برمی‌خیزد و به کتابیون می‌گوید، افسر و تاج و تخت شاهی را به خواب دیده‌ام، لیک به همین جهت کتابیون پی می‌برد او باید فردی نامدار و با ریشه باشد و تاکنون آن را از او پنهان ساخته است.

کتایون می آورد، همچون گلاب
 بختند، شادان دو اختر گرای
 بدیدی به خواب اندرون رزم گرگ
 کتایون بدو گفت ک: «امشب چه بود
 چنین داد پاسخ که من بخت خویش
 همی خورد با شوی تا گاه خواب
 جوانمرد، هزمان، بختی ز خواب
 به کردار نر اژدهای سترگ
 که هزمان بترسی چنین ناپسود»
 به دیدم به خواب افسرو تخت خویش
 (کزازی، 1384: 24)

3- رؤیاهای بخش تاریخی :

3-1 رؤیای کید :

یکی از خوابهای متفاوت و شگفت آور نسبت به سایر خوابها در شاهنامه، رؤیای کید پادشاه هند می باشد که حتی فردوسی درباره آن گفته: " شگفت آیدت کاین سخن بشنوی " این رؤیا از گونه رؤیاهای " راست " است که به گزارش و تعبیر نیاز دارد، یعنی بدون گزارش، درک آن بسیار مشکل و یا غیرممکن است؛ رؤیایی است نیمه جسمانی و نیمه روحانی. یعنی آن که داده های غیبی به هنگام عبور از جسم با ناپاکیهای آن آمیخته شده و این سیاهی های جسم نمی گذارند که دریافتهای غیبی روشن و آشکارا نمایان شوند. این رؤیا به صورت دنباله دار در طول ده شب بر کید ظاهر می شود و کید در آغاز به نکته ای نغز اشاره می کند که این رؤیاها را در زمانی که پاک و منزّه بوده است دیده، نه در حال مستی و بی خردی، پس شاید بتوان گفت، یکی از شروط پایه برای دیدن رؤیاهای راست، پاک و منزّه بودن فرد خفته می باشد.

یکی شاه بُد، هند را، نام کید
 دمادم به ده شب پس یکدگر
 نکردی جز از دانش و رای صید
 همی خواب دید این شگفتی نگر
 کس آن را گزارش ندانست کرد
 پراندیشه شان شد دل و روی زرد

در این میان مهران را به او معرفی می کنند و مهران نیز یکایک رؤیاهای او را تعبیر می کند.
 چنان دان که یک شب، خردمند پاک بختتم به آرام، بسی ترس و بساک

یکی خانه دیدم چو کاخی بزرگ بدو اندرون ژنده پیلی سترگ
 در خانه پیدا نه از کاخ بود بدو اندرون، تنگ سوراخ بود
 گذشتی ز سوراخ پیسل ژیمان تنش را ز تنگی نکریدی زیان
 دگر شب بدان خانه دیدم که تخت تهی ماندی، از یکی نیکبخت
 سه دیگر شب آمد به خوابم شتاب یکی نغز کریاس دیدم به خواب
 بدو اندر آویخته چار مرد رُخان از کشیدن شده لاژورد
 نه کریاس جایی درید از گروه نه مردم بُدی از کشیدن ستوه
 چهارم چنان دیدم ای نامدار که مردی بدی تشنه بر جویبار
 همی آب ماهی بر او ریختی سر تشنه از آب بگریختی
 به پنجم چنان دید جانم به خواب که شهری بدی تنگ نزدیک آب
 همه مردمش کور بودی به چشم یکی را ز کوری ندیدم به چشم...

(کزازی، 17:1385)

3-2 رؤیای بابک :

این رؤیا نیز در زیر مجموعه خوابهای "پیشگو" قرار می گیرد، البته از گونه رؤیاهای دنباله دار و پی در پی. داستان چنین است که وقتی دارا در جنگ با اسکندر کشته شد، یکی از فرزندان او در ایران نبود و بعدها از روم به هند رفت و ناشناس زندگی کرد و نام ساسان را برای فرزند خود برگزید و از آن به بعد فرزندان ساسان تا چند دوره در هندوستان به گمنامی و شبانی زندگی می گذراندند تا این که یکی از ایشان شبان بابک شد و بابک نیز شبی در خواب دید که ساسان بر پیل ژیان نشسته و تیغ هندی به دست گرفته است، شب دوم خواب دید که ساسان سه آتش فروزان را با دست خود می برد؛ لیک خوابگزاران آن را بر پادشاهی وی تعبیر کردند.

شبی خفته بُد بابک رودیاب	چنان دید روشن روانش به خواب
که ساسان به پیل ژیان برنشست	یکی تیغ هندی گرفته به دست
هر آن کس که آمد بر او فرزاز	بر او آفرین کرد و بردش نماز
به دیگر شب اندر چو بابک بخت	همی بود با مغزش اندیشه جفت
چنان دید در خواب کاتش پرست	سه آتش ببردی فروزان به دست
چو آذر گشسپ و چو خرد و مهر	فروزان به کردار گردان سپهر
همه پیش ساسان فروزان بدی	بر آن هر یکی عود سوزان بدی
سر بابک از خواب بیدار شد	روان و دلش پر ز تیمار شد

(همان: 97)

3-3 رؤیای بهرام چوبین (رؤیا انگیزی در خواب⁶):

دانستیم که خواب در نزد پیشینیان از ارج و منزلت ویژه‌ای برخوردار بوده، و گاه خفتگان مسیر زندگی خود را بر پایه رؤیای خویش پیش می‌بردند و گاه برای پی بردن به رمز و راز و زبان خوابها از افراد خبره و آگاه بهره می‌جستند، لذا برخی از این خبرگان در درازنای زمان کوشش‌هایی داشته‌اند تا بتوانند در روند رؤیا تأثیر گذاشته، خفته را وادار سازند که آن‌چه ایشان می‌خواهند در خواب ببینند، نمونه بارز این مورد را در شاهنامه در داستان جنگ بهرام چوبین با ساوه شاه می‌توان یافت. چنان‌که شبی در کشاکش جنگ، بهرام چوبین خواب می‌بیند که ترکان بر او و سپاهش چیره شده و لشکریانش پا به فرار گذاشته‌اند، لذا هرچه از ایشان طلب کمک می‌کند، باز نمی‌ایستند و فرار را بر قرار ارج می‌نهند.

چنان دید در خواب بهرام شیر	که ترکان شدندی به جنگش دلیر
سپاهش سراسر شکسته شدی	برو راه درگاه بسته شدی
همی خواستی از یلان زینهار	پیاده بماندی نبودیش یار
غمی شد چو از خواب بیدار شد	سر پره‌نر پرز تیمار شد
شب تیره با درد و غم بود جفت	پوشید آن خواب و با کس نگفت

لیک پس از پیروزی بهرام چوبین بر ترکان، جادوگری را در میان لشکر ترکان می‌یابند گربه چشم، که اقرار می‌کند رؤیای آن شب بهرام در میان رزم به وسیله او در ذهن بهرام تداعی شده بود؛ تا روحیه او را در مبارزه پایین آورد.

زمانی برآمد؛ پدید آمد اوی	در بسته را چون کلید آمد اوی
ابا سرخ ترکی بُدی گربه چشم	تو گفستی دل آزرده دارد به چشم
وزان پس، پیرسید از آن ترک زشت	که ای دوزخی روی دور از بهشت
چه مردی و نام و نژاد تو چیست	که زاینده را بر تو باید گریست
چنین داد پاسخ که من جادوام	ز مردی و از مردمی یک سوام
هر آن کس که سالار باشد به جنگ	به کار آیمش چون بود کار تنگ
به شب چیزهایی نمایم به خواب	که آهستگان را کنم پر شتاب
تورا من نمودم شب آن خواب بد	بدان گونه تا بر سرت بد رسد

(کزازی، 1386: 263)

حال اگر بپذیریم که امروزه با دانش هیپنوتیزم و تکنولوژی‌های جدید می‌توان این کار را بر فرد خفته انجام داد، باز یک ویژگی اساسی در داستان این جادوگر و رؤیایانگیزی وی باقی می‌ماند و آن اینست که این کار به وسیله جادوگر در داستان بهرام از فاصله دور انجام گرفته است.

3-4 رؤیای انوشیروان:

این رؤیا بر پایه درون مایه داستان، از گونه رؤیاهای روشنگر و رازگشا می‌باشد. چنان‌که در عالم خواب پرده از رازی سر به مهر برداشته می‌شود و انوشیروان از خیانت یکی از غلامان خویش آگاه می‌گردد. استاد، در این بخش از کتاب، دیگر طاقت نیاورده و داد سخن را در باب خواب و رؤیا می‌دهد. در این ابیات می‌توان دیدگاه شخصی فردوسی را در باب رؤیاهای راست به دست آورد. وی در پاسخ به کسانی که خواب را بیهوده می‌شمارند بیان می‌کند که خواب بیهوده نیست، به ویژه که این خواب را پادشاهی با فرّ ایزدی دیده باشد؛ زیرا خداوند به پاس دادگری‌های او پشتیبانش بوده، وی را به دیدن آینده در عالم خواب و پی بردن به رازهای سربه مهر توانا کرده است. این ویژگی در

متون عرفانی و قرآن کریم از آن پیامبران و ائمه و انسانهای نیک بیان شده است؛ لذا نجم دایه از این خوابها با نام رؤیاهای صالح یاد کرده است.

داستان اینگونه است که: شبی انوشیروان در خواب دید که از پیش تخت او یک درخت خسروانی رویید و شاه از دیدن آن درخت شاد شد و می و ساز و رامشگران بخواست. لیک بر همان تخت گُرازی تیز دندان با او به می خوردن نشسته بود و در جام انوشیروان می می خواست. بزرگمهر در گزارش خوابش گفت: در حرمسرای وی مردی با لباس زنان زندگی می کند و... .

نگر خواب را بیهوده نشمری	یکی بهره دانش ز پیغمبری
به ویژه که شاه جهان بیندش	روان درخشنده بگزیندش
ستاره زنده رای با چرخ ماه	سخنهای پراگنده گردد به راه
روانهای روشن بیند به خواب	همه بودنیها چو آتش در آب
شبی خفته بُد شاه نوشین روان	خرد پیر و بیدار و دولت جوان
چنان دید در خواب کز پیش تخت	بُستی یکی خسروانی درخت
شهنشاه را دل بیاراستی	می و رود و رامشگران خواستی
بر او بر آن گاه آرام و نواز	نشستی یکی تیز دندان گراز
چو خورشید برزد سراز برج گاو	ز هر سو بر آمد خروش چگاو
نشست از بر تخت، کسری دژم	از آن خواب گشته دلش پر زغم...

(کزازی، 1386: 81)

رؤیاهای شخصی فردوسی :

در این کتاب ورجاوند، استاد دو رؤیا را از زبان خویش نقل کرده است. در رؤیای نخست محمود غزنوی را دیده و دلیل تقدیم کردن این اثر گرانسنگ به او را همین خواب ذکر کرده است و دیگر، در داستان گشتاسپ و چگونگی آوردن هزار بیت دقیقی در این کتاب می باشد. رؤیای نخست رؤیایی "بازتابی" است، اما به مانند سایر خوابهای

بازتابی در شاهنامه با روشن‌گری همراه است، خواب دومین نیز رؤیایی روشن‌گر و هدایت‌کننده از جانب روان مردگان برای فردوسی است.

در رؤیای نخست در باره دلیل تقدیم کردن کتاب به محمود می‌گوید :

بر اندیشه شهریار زمین	بخفتم شیبی لب پر از آفرین
چنان دید روشن روانم به خواب	که رخننده شمعی بر آمد ز آب
همه روی گیتی شب لاژورد	از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد
درو دشت بر سان دیبا شدی	یکی تخت پیروزه پیدا شدی....
مرا گفت کین شاه روم است و هند	ز قنوج تا پیش دریای سند
بیاراست روی زمین را به داد	بپردخت از آن تاج بر سر نهاد....
چو بیدار گشتم بچستم ز جای	چه مایه شب تیره بودم به پای
به دل گفتم این خواب را پاسخ است	که آواز او بر جهان فرخ است

(همان، 1383:22)

رؤیای دوم (دیدن دقیقی)

در این رؤیا استاد بیان می‌دارد که شبی دقیقی شاعر را به خواب دیده، به او می‌گوید، پیش از این، من داستان گشتاسپ را در هزار بیت سروده‌ام، اگر تو آن را ادامه دهی، سبب شادی روان من می‌گردد :

چنان دید گوینده یک شب به خواب	که یک جام می داشتی چون گلاب
دقیقی ز جایی پدید آمدی	بر آن جام می داستانها زدی
به فردوسی آواز دادی که می	مخور جز به آیین کاوس کی...
از این باره من پیش گفتم سخن	سخن را سراسر نیامد به بن
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار	بگفتم سر آمد مرا روزگار
گر آن مایه نزد شهشبه رسد	روان من از خاک بر مه رسد
کنون من بگویم سخن کو بگفت	منم زنده او گشت با خاک جفت

(کزازی، 1384:45)

نتیجه

آنچه بر ما آشکار و روشن است این است که در درازنای زندگی، آدمی در دو عالم خواب و بیداری زیست می‌کند؛ به گونه‌ای که یک سوم عمر انسان در حالت خواب و مابقی در بیداری می‌گذرد. به همین روی تا زمانی که زنده‌ایم، شیوه‌های دریافت ما از جهان هستی نیز از این دو قلمرو و شاهراه خواب و بیداری به دست می‌آید. آنچه ما به یاری این دو شیوه در می‌یابیم، در واقع حقایقی هستند که در «بود» یکی می‌باشند لیک در «نمود» با یکدیگر متفاوتند. به زبان دیگر خواب و بیداری از حقایق زندگی ما هستند و هر آنچه که در این دو عالم بر ما می‌گذرد گوشه‌هایی از این حقیقت آشکار می‌باشند.

آدمی به هنگام خواب هر آنچه را که می‌بیند راست می‌پندارد، لیک پس از برخاستن از خواب و ورود به زینه‌دوم خود، (دنیا) از آن به تمامی می‌برد و از آن جا که نمی‌تواند دوباره به همان صحنه‌ها باز گردد و با آنها آمیختگی و پیوند برقرار کند رؤیاهای غیرواقعی می‌پندارد. اما چون در بیداری از حواس آشکار خود بهره می‌بریم و می‌توانیم در رخ دادهای زندگی دگرگونی انجام دهیم آنها را واقعی‌تر تصور می‌کنیم.

هنوز درباره رؤیا سخن واپسین گفته نشده و ناشناخته‌هایی که در پیوند با انسان و درون و نهاد او می‌باشند، چنان در هم تنیده و پیچ در پیچ می‌باشند که با قواعد بشری نمی‌توان پاسخی برای آنها یافت؛ و یا رمز و راز آنها را گشود. گاه چنان در حیرت آن پدیده فرو رفته‌ایم که از همین حیرانی به وجود دادار یکتا پی برده‌ایم.

در شاهنامه، خواب دیدن نوعی آگاهی یافتن از حقیقت است و با نگاهی به آمار به دست آمده از رؤیاهای موجود در آن می‌بینیم که بیشتر رؤیاهای از گونه راست و صادق می‌باشند و رؤیاهای دروغ در شاهنامه نمود کمتری دارند، اما این دلیل نمی‌شود که بپنداریم ایرانیان رؤیاهای دروغ را قبول نداشته‌اند، به نحوی که این امر در داستان گیو و یافتن کیخسرو و یا در داستان بهرام چوبین که با عنوان رؤیا انگیزی به آن اشاره شد مطرح گردید. در مجموع از 16 رؤیایی که در شاهنامه وجود دارد 6 مورد آن مربوط به رؤیاهای پیشگو می‌باشد (بدون در نظر گرفتن رؤیاهای فردوسی) یعنی در واقع بیشترین بسامد و فراوانی را در شاهنامه، در این گونه از رؤیاهای می‌بینیم. این دسته از رؤیاهای بنا

برسرشت و درون مایه، قبل از رخ دادن واقعه بر آن فرد که نقطه کانونی داستان می‌باشد به شکل خواب نمودار می‌گردد و وی را از حوادث آینده با خبر می‌سازد. اما در خصوص رؤیاهای موجود در شاهنامه، مطالب جالب توجهی وجود دارد که می‌توان به شرح زیر به آنها اشاره نمود:

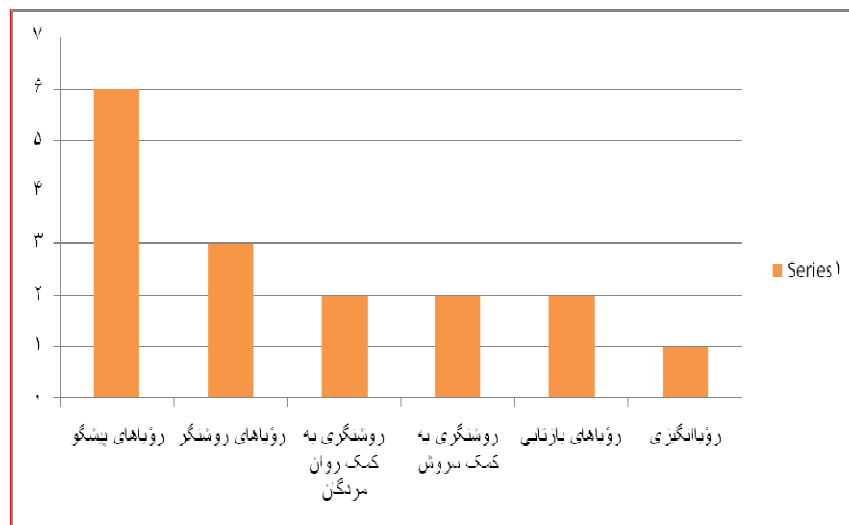
• خوابهای راست از درون به چند دسته بخش می‌شوند و این خوابها گاهی بر آینده دلالت می‌کنند و گاهی بر زمان حال، یعنی آن که برخی در فاصله زمانی اندک به وقوع می‌پیوندد و برخی دیگر با اندکی فاصله از زمان دیدن خواب، در عالم واقع رخ می‌دهند.

• رؤیاهای راست گاه آشکارترند و گاه به تأویل نیاز دارند، یعنی آن که بعضی از رؤیاهای راست، با اندک گزارش و کمک خوابگزار و معبر تعبیر می‌گردند و گره آنها گشوده می‌شود به مانند داستان زال، و برخی دیگر از رؤیاهای راست که از آغاز تا انجام به گزارش نیاز دارند و بدون کمک خوابگزار دانستن معنا و درک آنها ناممکن است، به مانند داستان کید پادشاه هند.

• خوابهای راست برای هر کسی ممکن است اتفاق بیفتد؛ حتی بدکارانی چون ضحاک اما رؤیای پیشگویی که بدون کم و کاست و نیاز به معبر رخ بدهد در شاهنامه وجود ندارد درست به مانند پندار عرفا که این دسته از خوابها (رؤیای صالح) را از آن پیامبران و ائمه می‌دانستند و بس؛ همچون رؤیای رسول اکرم درباره فتح مکه که بی‌کم و کاست به وقوع پیوست.

• در سراسر شاهنامه در برخورد با رؤیاهای پیشگو یک پرسش بنیادین همواره ذهن خواننده را به خود مشغول می‌سازد و آن این است که چرا هر آن چه در آینده می‌خواهد رخ بدهد به صورت رؤیا، بر رؤیا بین آشکار می‌گردد و چرا رخ دادن این رؤیایا حتمی و قطعی است؟ پاسخی که به این پرسش می‌توان داد؛ اینست که ما در شاهنامه با اسطوره روبرو هستیم و در بخش حماسی اسطوره، جبر و سرنوشت بسیار نیرومند می‌باشد و کارکردی بنیادین دارد؛ لذا گریز از نوشته آسمانی کار پوچ و بیهوده‌ای است؛ لیک داستان سیاوش و خوابی که او دید دقیقاً بیانگر این مطلب است.

- هر چه روان رؤیابین پاک‌تر و پاکیزه‌تر باشد، رؤیاهای او کمتر به خوابگزار نیاز دارد و با کمی دقت نظر، خود می‌تواند آن را تعبیر نماید. به مانند کیقباد و خواب دیدن باز سپید، که پس از دیدن رستم می‌گوید: تعبیر باز سپید، همان رستم است.
- یکی از شروط پایه برای دیدن رؤیاهای راست، پاک و منزّه بودن فرد خفته می‌باشد، به مانند مبانی اعتقادی عرفا در این باب که پاک بودن رؤیابین را شرط اصلی دریافت‌های غیبی همچون رؤیا برای عارف دانسته‌اند.
- نکته بسیار نغز و دلنشین دیگری که در شاهنامه جلب نظر می‌کند آوردن رؤیای زنان توسط فردوسی می‌باشد؛ چرا که در هیچ یک از کتب عرفانی رؤیایی از سوی یک زن بیان نگردیده است، حتی از عارفه‌های نامداری چون "رابعه" ولی این سنت شکنی در شاهنامه انجام شده و رؤیای دو تن از زنان یاد کرده شده است، یکی جریره و دیگر کتایون دختر قیصر. این ویژگی بیانگر آنست که استاد در بیان داستانها رعایت اصل را اجرا کرده و هیچ دخالتی در پیکره داستان و روایت آن انجام نداده است.
- سخن فرجامین آن که در شاهنامه در زمینه خواب و رؤیا آن‌چه که آمده است فراوان با مبانی اعتقادی عرفا هم‌گونی دارد و به شکلی هم ساز و همانند می‌باشد چرا که عرفان ایرانی نیز برترین آبخشور و سرمنشاء اعتقادی خویش را از فرهنگ ایرانی و اندیشه‌های اسلامی یافته است که به همین دلیل در این زمینه شباهت‌های فراوانی را در میان آن دو می‌توان یافت.



نمودار گونه‌های رؤیا در شاهنامه

پی‌نوشت‌ها

1. به باور نهان‌گرایان برون فکنی روحی از رفتارهای شگفت‌فرا روانی است، و آن این است که روح در کالبدی نغزتر از کالبد خاکی که "کالبد اخترین" نامیده می‌شود، از تن به در می‌رود. ایرانیان کهن آن را "فروهر" می‌نامیده‌اند، هندوان "لینگشاریرا"؛ و مصریان باستان "کا" می‌نامیده‌اند. نهان‌گرایان و روح‌شناسان برآنند که به هنگام برون فکنی "کالبد اخترین" که می‌توان آن را "تن تابان" نیز نامید، از تن تیره به در می‌آید؛ و به گشت و گذار شبانه می‌پردازد. به هنگام برون فکنی، کالبد اخترین با رشته‌ای که واسطگان روحی آن را "رشته سیمگون" می‌نامند با تن خاکی در پیوند است و این رشته به هنگام مرگ می‌گسلد. (کزازی، 1372: 103)
2. ر.ک: ص 7.
3. بنا بر اعتقاد یونگ رؤیاها واکنشهایی ناخودآگاهند که نهاد آدمی، برای جبران زیانها و گزندهایی که به او رسیده است از خود نشان می‌دهد.
4. در فرهنگ ایرانی مار نماد دشمن است و عقاب نماد قدرت و پادشاهی.
5. شمع در خوابگزاری نشانه ارجمندی و نعمت است و آفتاب نشانه پادشاهی.

6. در متنهای کهن از کسانی سخن رفته است که می‌توانسته‌اند رؤیایی را در ذهن دیگری برانگیزند، و او را ناچار گردانند که آنچه را آنان می‌خواهند، در خواب ببینند. (کزازی، 1372:80)

فهرست منابع

1. قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه‌ای
2. اپلی، ارنست، 1371، رؤیا و تعبیر رؤیا، برگردان دل آرا قهرمان.
3. امین، سیدحسین، 1384، دایرةالمعارف خواب و رؤیا، تهران، انتشارات دایرةالمعارف ایران شناسی.
4. اوزوالد، یان، 1385، خواب، برگردان محمدرضا باطنی، تهران، انتشارات توتیا، چاپ سوم.
5. دهخدا، علی‌اکبر، 1373، لغت‌نامه، ج 10، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
6. رازی، نجم‌الدین، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، 1365، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
7. زمانی، کریم، 1387، شرح و گزارش مثنوی مولوی، دفتر دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوازدهم.
8. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقة‌الحقیقة و شریعة‌الطریقة، تصحیح مدرس رضوی، 1377، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
9. فرخ نیا، رحیم، 1375، زمینه انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی، انتشارات جهاد دانشگاهی همدان.
10. کزازی، میر جلال‌الدین، 1368، از گونه‌های دیگر، تهران، نشر مرکز.
11. کزازی، میر جلال‌الدین، 1383، نامه باستان، ج 1، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
12. کزازی، میر جلال‌الدین، 1381، نامه باستان، ج 2، تهران، نشر مرکز.
13. کزازی، میر جلال‌الدین، 1382، نامه باستان، ج 3، تهران، نشر مرکز.
14. کزازی، میر جلال‌الدین، 1385، نامه باستان، ج 4، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
15. کزازی، میر جلال‌الدین، 1384، نامه باستان، ج 5، تهران، نشر مرکز.
16. کزازی، میر جلال‌الدین، 1384، نامه باستان، ج 6، تهران، نشر مرکز.
17. کزازی، میر جلال‌الدین، 1385، نامه باستان، ج 7، تهران، نشر مرکز.
18. کزازی، میر جلال‌الدین، 1386، نامه باستان، ج 8، تهران، نشر مرکز.
19. کزازی، میر جلال‌الدین، 1387، نامه باستان، ج 9، تهران، نشر مرکز.
20. کزازی، میر جلال‌الدین، 1385، رؤیا حماسه اسطوره، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم.
21. مجلسی، محمد باقر، 1403، بحار الانوار، ج 58، لبنان، انتشارات الوفاء، بیروت.
22. نظامی گنجهای، حکیم جمال‌الدین ابو محمد، مخزن الاسرار، به تصحیح بهروز ثروتیان، 1363، انتشارات توس.